



Research Article
**Social Thinking in Western Studies from the
Perspective of Allameh Tabatabaei**

Nasrollah Aghajani¹

Received: 16/03/2022

Accepted: 01/10/2022

Abstract

Due to being contemporary with the challenging issues of the modern world and its consequences in the Islamic world, Allameh Tabatabaei has conducted a comparative study of Islam and the West in many religious, philosophical, social, and civilizational aspects. This worthy entry of his as a philosopher in the field of western studies is of great importance. Examining Allameh's methodological dimensions in Western studies, recognizing our relationship with the West, examining some important aspects of Allameh's Western studies, are important issues that are pursued in this study by referring to Allameh's works. Through analyzing the phenomenon of westernization, he considers correct Western studies possible with social thinking, and by using the comparative method, with a social approach and according to the theoretical foundations of the West,

1. Assistant Professor, Department of Social Sciences, Baqir al-Olum University, Qom, Iran.
nasraqajani@bou.ac.ir.

* Aghajani, N. (1401 AP). Social Thinking in Western Studies from the Perspective of Allameh Tabatabaei. *Journal of Islam and Social Studies*, 10(38), pp. 92-115.
DOI: 10.22081/JISS.2022.63624.1910.

Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

he shows the components of the external and internal face of the West. The epistemological consequence of modern otherness is followed in limiting science to a sensory approach and its tendency consequence is in confining pleasures and tendencies in low material matters. This historical materiality, which traces back to the church and the penetration problem, has led to the expansion of superstitions in Western civilization with the slogan of debunking superstitions. Finally, the element of liberalism and individualism has led Western thought from the "rational channel" to the "emotional channel" and has caused formalism and the weakening of the moral base and human values.

Keywords

Social thought, West, Western studies, Allameh Tabatabaei.

مقاله پژوهشی

تفکر اجتماعی در غرب‌شناسی از منظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه

نصرالله آقاجانی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

چکیده

علامه طباطبایی به جهت معاصریت با مسائل چالشی دنیای مدرن و پیامدهای آن در جهان اسلام، به بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای اسلام و غرب در بسیاری از مسائل و موضوعات دینی، فلسفی، اجتماعی و تمدنی پرداخته است. این ورود شایسته ایشان به‌مثابه یک فیلسوف در حوزه غرب‌شناسی، از اهمیت بالایی برخوردار است. بررسی ابعاد روشی علامه در غرب‌شناسی، بازشناسی نسبت ما با غرب، بررسی برخی از ابعاد مهم غرب‌شناسی علامه، مسائل مهمی هستند که در این تحقیق با مراجعه به آثار علامه دنبال می‌شود. ایشان با تحلیل پدیده غرب‌زدگی، غرب‌شناسی صحیح را با تفکر اجتماعی ممکن می‌داند و با بهره‌گیری از روش مقایسه‌ای یا تطبیقی، با رویکردی اجتماعی و با توجه به بنیان‌های نظری غرب، مؤلفه‌های چهره بیرونی و درونی غرب را نمایان می‌سازد. پیامد معرفتی و ثنیت‌مدرن، در محدودساختن علم به رویکرد حسی و پیامد گرایشی آن، در محصورکردن لذت‌ها و گرایش‌ها در امور پست مادی دنبال می‌شود. این مادیت تاریخی که ریشه در کلیسا و مسئله حلول دارد، با شعار خرافه‌زدایی به بسط خرافه در تمدن غربی انجامیده است. سرانجام عنصر لیبرالیسم و فردگرایی، تفکر غربی را از «مجرای عقلی» به «مجرای احساسی و عاطفی» کشانده و صورت‌گرایی و تزلزل پایگاه اخلاقی و ارزشی‌های انسانی را سبب شده است.

کلیدواژه‌ها

تفکر اجتماعی، غرب، غرب‌شناسی، علامه طباطبایی رحمته الله علیه.

nasraqajani@bou.ac.ir

۱. استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، قم، ایران.

* آقاجانی، نصرالله. (۱۴۰۱). تفکر اجتماعی در غرب‌شناسی از منظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه. فصلنامه علمی - پژوهشی

DOI: 10.22081/JISS.2022.63624.1910

اسلام و مطالعات اجتماعی، ۱۰(۳۸)، صص ۹۲-۱۱۵.

مقدمه

علامه طباطبایی از معدود شخصیت‌های است که در بسیاری از مسائل و موضوعات دینی، فلسفی، اجتماعی و تمدنی، به بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای آنها با دنیای متمدن معاصر اعم از شرق و غرب پرداخته است. رویکرد توجه به مباحث اسلامی از زاویه پاسخگویی به مسائل معاصر جهان اسلام، نگاه علامه را به سوی غرب و غرب‌شناسی کشانده است. این نگاه را چه در مباحث فلسفی مانند کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، و چه غیر آن به‌ویژه در کتاب شریف المیزان فی تفسیر القرآن به‌صورت عام در بسیاری از مباحث بسط داده است. شاید معاصرت علامه با مسائل چالشی دنیای مدرن و پیامدهای آن در جامعه ایرانی و جهان اسلام، گفتگوها با اندیشمندان و متفکران آشنا با دنیای مدرن و با احساس مسئولیت الهی، اهمیت رویکرد تطبیقی اسلام با غرب و دنیای مدرن را بر ایشان آشکار کرد و در حوزه غرب‌شناسی هم ورود شایسته‌ای را بر جای گذاشته‌اند. اگرچه غرب‌شناسی با رویکردهای مختلف از غرب‌گرایی تا غرب‌ستیزی آثار فراوانی را در پیشینه بیش از یک‌صدساله معاصر خود دارد، بازشناسی غرب اما از منظر فیلسوفان بزرگی چون علامه طباطبایی اهمیت مضاعفی می‌یابد. او در عین اینکه فیلسوفی بزرگ در حکمت متعالیه صدرایی بود و بخشی از عمر شریف خود را در این ساحت متعالی از معرفت سپری کرد و نیز در عین آنکه مفسری بزرگ در ساحت ملکوتی قرآن کریم بود، ملاحظه شرایط معرفتی، اجتماعی و فرهنگی زمانه او را به عرصه مطالعات تطبیقی به‌ویژه در کتاب المیزان کشاند و ایشان غرب را از زوایای مختلفی بررسی کرد. شناخت ابعاد روشی علامه در غرب‌شناسی و موضوعاتی که توجه علامه را در غرب‌شناسی جلب کرد، می‌تواند برای امروز ما الهام‌بخش باشد و در تحقیقات دیگری زمینه کار مقایسه‌ای در غرب‌شناسی علامه با غرب‌شناسی دیگر متفکران را فراهم کند. پرسش‌های کلیدی ما در این تحقیق این است که ابعاد روشی علامه در غرب‌شناسی چیست؟ غرب‌شناسی علامه از چه مؤلفه‌ها و عناصری برخوردار است؟ آیا علامه در غرب‌شناسی تنها به نقد مکاتب فلسفی غرب پرداخته است یا نگاه خود را در دایره گسترده‌تری افکنده است؟ نسبت ما با غرب از منظر علامه چیست؟ با

مراجعه به آثار علامه به‌ویژه تفسیر المیزان، موضوعات تطبیقی مختلفی در نسبت اسلام و غرب وجود دارد که با روش تحلیل محتوایی متن و با تأکید بر تمایزها و نقاط چالشی اسلام و غرب این تحقیق تنظیم شده است. بدیهی است دستاوردهای مطلوب بشری در غرب که می‌تواند مورد استفاده دنیای اسلام هم قرار بگیرد، اکنون مورد بحث نیست و آنچه در این مقاله دنبال می‌شود، بیشتر در چارچوب تمایزهای اسلام و غرب است. اگرچه درباره غرب‌شناسی از منظر اندیشمندان مسلمان آثار فراوانی وجود دارد، در خصوص غرب‌شناسی از منظر علامه طباطبایی اثر مستقلی مشاهده نشده است.

۱. روش‌شناسی علامه طباطبایی در غرب‌شناسی

۱-۱. روش مقایسه‌ای بین اسلام و تمدن غرب

روش مقایسه‌ای یکی از دیرینه‌ترین روش‌های مطالعه و تحقیق به‌ویژه در مطالعات مربوط به ادیان، مذاهب، مردم‌شناسی و تمدن‌ها است. در تمدن اسلامی ابوریحان بیرونی یکی از مهم‌ترین متفکرانی است که در تحقیق مردم‌شناختی و فرهنگ‌شناسی هند از این روش استفاده کرده است و امروزه مطالعات تطبیقی و مقایسه‌ای از روش‌های معمول علوم اجتماعی است. علامه طباطبایی در بسیاری از موارد در تفسیر المیزان و دیگر کتاب‌های خود، برای نشان‌دادن جایگاه و ارزش مسائل اسلامی به روش مطالعه مقایسه‌ای بین اسلام و دیگر مذاهب و ملل دست می‌زند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، صص ۲۶۰-۲۶۱). او در غرب‌شناسی هم چنین روشی را به کار برده است. در بسیاری از موضوعاتی که در این مقاله از علامه آورده شده است، با مراجعه به منابع مربوطه، رویکرد مقایسه‌ای علامه بین اسلام و غرب کاملاً مشهود است.

۲-۱. توجه به بنیان‌های نظری غرب

علامه طباطبایی در غرب‌شناسی به بنیان‌های نظری تمدن غرب یعنی مبانی فلسفی، دینی و اهداف و غایات آن توجه شایسته‌ای دارد. اندیشه غربی در برخی از آثار ایشان از قبیل اصول فلسفه و روش رئالیسم و تفسیر المیزان از منظر فلسفی، هستی‌شناختی و

معرفت‌شناختی نقد شده است. غرب از زاویه سرمایه دینی، مورد نگاه نقادانه علامه است؛ برای مثال «ایمان به خدا» که به تعبیر علامه زیربنای جامعه آرمانی اسلام و در رأس زندگی فردی و اجتماعی قرار دارد، در جامعه مدرن از چنین جایگاهی برخوردار نیست (هرچند ممکن است خداشناسی باشد). در حالی که ایمان و خداشناسی در تنظیم وضعیت زندگی و ایجاد ملکات فاضله تأثیری عظیم و بی‌بدیل دارد، جامعه متمدن امروز با محروم‌ماندن از آن، علی‌رغم همه پیشرفت‌های صنعتی و اعجاز علمی، دارای سازمانی متزلزل، خلل‌پذیر، بی‌بنیاد و در گرداب هلاکت است. از نظر علامه دین در دنیای مدرن به شدت تحریف شده و به یک سلسله آداب و رسوم محدود و خاص از متن زندگی محدود شده و به حاشیه رفته است، به طوری که تمدن امروز تمدن مادی منهای خدا، معنویت و اخلاق است (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، صص ۳۸-۳۹ و ۴۳).

همچنین علامه غرب را از منظر اهداف و غایاتش تحلیل و ارزیابی کرده است. از میان اهداف غرب مدرن، علامه انحصار هدف در بهره‌مندی از مزایای مادی را برجسته می‌سازد؛ هدفی که جایی را برای معنویات باقی نمی‌گذارد و اگر هم در مواردی به آن توجه کند، مشروط به این است که در ذیل مقاصد مادی دنیوی قابل توجه باشد و نه بیشتر (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۱۹۰).

۳-۱. تفکر اجتماعی در غرب‌شناسی

یکی از موضوعات روشی قابل توجه و برجسته در کار علامه، به کارگیری رویکرد اجتماعی یا به تعبیر علامه «تفکر اجتماعی» در موضوع غرب‌شناسی است. مقصود از تفکر اجتماعی در غرب‌شناسی چیست؟ قبل از بیان این مطلب، لازم است به این نکته کلی اشاره شود که مرحوم علامه دو نوع رویکرد فردی و اجتماعی را این‌گونه توضیح می‌دهد که در تفکر فردی، هر کسی خودش را مستقل از دیگر افراد و موجودات می‌داند و تنها به فکر جلب منفعت و دفع ضرر خویش است و این نگاه را به دیگران هم سرایت می‌دهد؛ یعنی دیگران را هم با قیاس به خویش و تنها در حوزه فردی ملاحظه می‌کند؛ در حالی که حقیقت خلاف این است؛ اما در تفکر اجتماعی، فرد خودش را در

پیوند با جامعه می‌بیند و منافع خود را جزئی از منافع جامعه و خیر و شر آن را خیر و شر خود تلقی می‌کند. حال تفکر اجتماعی در مقیاس فهم یک جامعه، به دنبال شناخت آن جامعه در تعامل و سلوکش با بیرون از آن یعنی با دیگر جوامع است نه چگونگی اهتمام جامعه به اجزا و افراد خود. در تفکر اجتماعی، جامعه به مثابه شخصیت واحدی تلقی می‌شود که صلاح و فساد و نیکی و بدی و دیگر ویژگی‌های آن به افراد و اجزای آن هم مربوط خواهد شد و افراد باید آن ویژگی‌های را ویژگی خود بدانند. استدلال علامه در این باره تمسک به یک شاهد قرآنی است که قرآن اقوام و امت‌های لاحق را به سبب گناهان گذشتگان‌شان مواخذه می‌کند و وجه آن این است که در امت‌ها و اقوامی مثل یهود و برخی امت‌های گذشته، تعصبات مذهبی و قومی آنها را وادار به تفکر اجتماعی کرده است؛ یعنی فکر و عملشان همانند گذشتگان‌شان بوده و قرآن هم با این رویکرد اجتماعی، حاضران را به سبب گناه پیشینیان مؤاخذه می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، صص ۱۰۵-۱۰۶). علامه با این تحلیل به دنبال نقد و بررسی کسانی است که شیفته صلح و صفا و زیبایی درون ملل متمدن غرب بوده‌اند. او براساس تفکیکی که بین اندیشه فردی و اجتماعی انجام داده است، گوشزد می‌کند مبادا از تفکر اجتماعی دور شویم و فقط نوع زندگی درونی غریبان و تعاملات فردی‌شان با یکدیگر را مشاهده کنیم و از شخصیت واحد اجتماعی و نحوه برخورد و تعامل آن جوامع با جوامع ضعیف دنیا غفلت ورزیم (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۶)؛ بنابراین مقصود از تفکر اجتماعی در غرب‌شناسی، «غرب» را به مثابه «شخصیت واحد» دیدن است و اینکه در شناخت آن نباید به نوع تعاملات درونی اجزای آن با یکدیگر اکتفا کرد؛ بنابراین علامه وجود افراد صالح و شایسته در درون تمدن غرب را انکار نمی‌کند؛ اما آنها را مانند اجزای اجنبی غیرمتناسب با هیکل کل ارزیابی می‌کند و بر این مطلب تأکید می‌ورزد که داوری درباره صلاح و فساد یک جامعه و سعادت و شقاوت آن باید ناظر به شخصیت واحد اجتماعی آنها، به ویژه در تعامل آنها با دیگر ملت‌های ضعیف باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۷). این مقاله تلاش می‌کند غرب را از زاویه دید تفکر اجتماعی و از منظر علامه نشان دهد.

۲. نسبت ما و غرب

۲-۱. استبداد و اسارت تاریخی ما

علامه طباطبایی با نظر به گذشته اسارت تاریخی ما و اینکه چگونه حکومت‌های مستبد در دوران‌های گذشته اراده‌های فردی را تسخیر می‌کردند و وظیفه باستانی «بله بله» و «لیک» و «سعدیک» را در جامعه تثبیت می‌نمودند، در تحلیل این وضعیت این نظریه را مطرح می‌کند که «نیرومندترین وسایل در زندگی، نیروی اراده افراد است و اراده افراد تسلیم بی‌قید و شرط مغز متفکر آنها است و با قبضه کردن مغز متفکر می‌توان اراده آنها را قبضه نمود». پس حکومت‌های مستبد پیوسته در صدد تسخیر افکار همگانی بودند. فکر مردم و در نتیجه اراده مردم تنها باید محصور در زندگی فردی باشد. آنها با دینداری که تنها در سطح فردی باقی بماند و بایگانی شود چندان بی‌میل یا مخالف نبودند؛ اما ورود به عرصه عمومی و حکومتی خط قرمزشان بود؛ پس قوه عاقله مردم و مغز متفکر آنها را در عرصه حکومتی و اجتماعی خود در دست گرفتند (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۵).

۲-۲. اسارت مضاعف در ذیل غرب

حال این اسارت ما در تاریخ گذشته، با پدیده جدیدی در تاریخ معاصر مضاعف شده است و آن «طفیلی شدن در ذیل غرب» است. از نظر علامه بخشی از وجود هویتی ما ذیل غرب قرار گرفته است. ایشان از میان صدها و بلکه هزاران شاهد این مدعا، که در آثارشان به آنها پرداخته است، به برخی از حوادث عصر خود اشاره می‌کند و می‌گوید ما حتی در بزرگداشت اندیشمندان خود که صدها سال از آنها گذشته از قبیل بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا، از غرب پیروی می‌کنیم؛ یعنی چون غریبان اندیشمندان ما را بزرگ انگاشته و نام و نشانی از ایشان بردند، ما هم نکوداشتی گرفتیم. این نشان از طفیلی بودن هویت ما و شخصیت فکری ما دارد. در این میان اندک افرادی که خواستند تا حدودی استقلال فکری خود را از دست ندهند، در صدد جمع افکار غرب و افکار موروثی شرق برآمدند؛ ولی به جمع ضدین گرفتار شدند. مفاهیمی از قبیل «دموکراسی اسلامی»، «کمونیسم اسلامی» و

«شیوعیت اسلامی» که تلاش می‌کند روش اسلام را بر روش دموکراسی تطبیق دهد یا روش کمونیسم را از اسلام استخراج کند، نمونه‌هایی از این دست است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، صص ۶۶-۶۸).

۲-۳. نمونه‌هایی از غرب‌زدگی

۲-۳-۱. پرسشگری از دین ذیل پرسشگری غرب

غرب‌زدگی برخی از اندیشمندان ما چنان است که حتی در نوع پرسش خود از دین، استقلال فکری ندارند، بلکه همان پرسش‌های غریبان درباره دین را دنبال می‌کنند. علامه می‌گوید نوع پرسشگری و تحقیق ما از دین و اسلام، در ذیل پرسشگری غریبان از دین قرار گرفته است؛ برای نمونه پس از جنگ جهانی دوم، دانشمندان غرب با مطالعه و بررسی ادیان و مذاهب مختلف نتایج مطالعه خود را هر روزه منتشر می‌کردند و ما نیز به موجب حس تقلید و تبعیت، همان پرسش‌ها را درباره دین مقدس اسلام مطرح کردیم: آیا ادیان و مذاهب همه حق‌اند؟ آیا ادیان آسمانی چیزی جز یک سلسله اصلاحات اجتماعی است؟ آیا دین جز پاکی روان و اصلاح اخلاق هدف و آرمان دیگری دارد؟ آیا سنن و تشریفات مذهبی برای همیشه زنده است؟ آیا دین جز تشریفات عملی، مقاصد دیگری نیز دارد؟ آیا اسلام به احتیاجات هر عصری پاسخ می‌دهد؟ (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، صص ۶۷-۶۸).

۲-۳-۲. اندیشه، آرمان و سبک زندگی ذیل غرب

علامه یکی از ابعاد مهم غرب‌زدگی در دنیای اسلام و روشنفکران را در سبک زندگی و آرمان‌های فرهنگی می‌داند. غریبان با به‌کارگیری همه وسایل استعباد و استعمار، ابزار رسانه‌ای و تبلیغات، سلاح‌های مخرب و آزادی و اباحه‌گری مطلق در شهوترانی، این اصل را تلقین کردند و جا انداختند که «افکار علمی و روش زندگی ما در بازار جهان هیچ‌گونه ارزشی ندارد، فکر، فکر اروپایی‌ها و روش، روش آنها و

زندگی علمی، زندگی آنها است و برای ترقی در سیر انسانیت هیچ تکلیفی جز اینکه در فکر و عمل دنبال اروپایی‌ها را گرفته و با تبعیت بی‌چون و چرا پیش رویم نیست». حاصل این تبلیغ و تلقین، اضمحلال کامل استقلال فکری اکثریت قریب به اتفاق ما بود که صدها سال رو به انحطاط سیر می‌کرد. انسان غربی، دنیای غرب، سبک زندگی غربی و روش ماده‌پرستی کعبه آرمان ما شد. مقررات ما باید دنیاپسند یعنی غرب‌پسند باشد، حتی تاریخ حوادث دینی و تفسیر حقایق اسلام و ارزش آنها را باید از غربی‌ها پرسید (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۲۲).

۲-۳-۳. اسارتی به نام آزادی از سوی غرب

«آزادی» به معنای مدرن، یکی از افتخارات دنیای غرب و یکی از سوغات‌های آن برای دنیای اسلام است؛ اما پدیده با ما چه کرد؟ این سؤالی است که علامه طباطبایی به پاسخ آن می‌پردازد. از نظر ایشان، آزادی غربی و اروپایی، علی‌رغم اینکه با آب و تاب تمام و پس از سیراب کردن مغرب‌زمین، به سراغ ما شرقی‌ها آمد، نخست بسان «میهمان عزیز»، ولی بعد به‌عنوان «صاحب‌خانه مقتدر» در قاره ما استقرار یافت. پدیده آزادی غربی، اگرچه بساط اختناق افکار را برچید و صلاهی آزادی را داد و این بهترین وسیله و مناسب‌ترین فرصت برای ما برای تدارک نعمت از دست‌رفته بود، ولی «متأسفانه همین آزادی اروپایی نیز که ما را از دست ستمکاران رهایی بخشید، خود به جای آن نشست و مغز متفکر ما شد! ما نفهمیدیم چه شد. همین قدر به خود آمده، دیدیم دیگر روزگار "ما فرمودیم" گذشته و نباید دیگر به حرف خداوند گاران و فرمان‌های قدر قدرت و کیوان سطوتان گذشته گوش داد، تنها باید آن‌طور که اروپاییان می‌کنند کرد و راهی را که آنها می‌روند رفت!» (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۶).

۳. تحلیل «شیفتگی در برابر غرب»

علامه طباطبایی با بیان شیفتگی و حیرت‌زدگی افرادی از مشرق‌زمین در برابر پیشرفت

مادی غرب و مشاهده برخی از آثار خوب آن در تعاملات اجتماعی درونی آنها، در مقام بیان مغالطه ایشان برمی آید و می گوید مسئله بر آنها مشتبه شده است؛ علت این خلط و اشتباه در فقدان تفکر اجتماعی است. ایشان عیب و ایراد اندیشه بسیاری از متفکران مشرق زمین را در دوربودن از تفکر اجتماعی می داند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۵). علامه با این رویکرد پدیده غرب گرایی و شیفتگی در برابر غرب را تحلیل و نقد می کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۶).

۴. غرب شناسی مبتنی بر تفکر اجتماعی

۴-۱. چهره بیرونی غرب

طبق نظر علامه طباطبایی، تفکر اجتماعی رویکردی اساسی در غرب شناسی است و غرب را باید با این رویکرد شناخت و ارزیابی کرد. این نگرش حقیقتاً تطوری در غرب شناسی محسوب می شود. بسیاری از کسانی که از نزدیک با غرب آشنا شدند، به دلیل آنکه ماهیت غرب را از منظر نوع عملکردش با ملت های دنیا نگاه نکردند، یا آن را در غرب شناسی برجسته نمودند، غرب را تنها با اجزای درونی آن دیدند و تعریف تحریف شده ای ارائه دادند که به هیچ وجه نمی تواند ماهیت یکپارچه غرب را نشان دهد. حال با رویکرد تفکر اجتماعی در غرب شناسی، علامه می گوید: به جانم سوگند، اگر محقق اهل تأمل به بررسی تاریخ اجتماعی غربی ها از آغاز نهضت جدید اروپا تا کنون پردازد و نحوه تعاملشان را با امت های ضعیف بررسی کند، برخلاف ادعاهای آزادی خواهانه و انسان دوستانه ظاهری، آنها را جز افرادی که هر روز با اسمی خاص در صدد به بردگی کشیدن ملت های ضعیف اند، نخواهد یافت. غرب را باید در به بردگی کشیدن جوامع ضعیف، مشاهده کرد که هر روز با اسمی و نامی نمایان می شود از تجاوز مستقیم نظامی، تا ادعای «مالکیت و قیمومت»، زمانی با نام «حفظ منافع مشترک» و روزی با اسم کمک در حفظ استقلال کشور دیگر یا حفظ صلح و حتی با نام دفاع از طبقات محروم. غرب با چنین ویژگی هایی با صلاح و سعادت فرسنگ ها فاصله دارد و هیچ فطرت سلیمی آن را شایسته نمی داند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، صص ۱۰۶-۱۰۷).

یکی از ابعاد شناخت تمدن معاصر غرب، شکل و صورت آن است که در قالب دموکراسی خود را نمایان می‌سازد. این چهره از جهتی ناظر به درون تمدن غرب است که در بحث بعدی تبیین می‌شود و از جهتی ناظر به نوع تعامل غرب با بیرون از خویش است. دموکراسی غرب هدیه دنیای غرب به جوامع و ملت‌های دیگر است؛ اما این دموکراسی با ملل دنیا چه کرد و چه ارمغانی آورد؟ علامه طباطبایی در توصیف این چهره غرب، می‌گوید: دموکراسی غرب «روش ستمگرانه استبداد و بی‌بند و باری عهد اساطیر» را از «حالت فردی» درآورده و به «شکل اجتماعی» بازتولید کرده است؛ یعنی دموکراسی امروز غرب بازتولید استبداد دیروز است. اگر دیروز اسکندرها و چنگیزها، با منطق زورگویی ستمگری می‌کردند، امروز دنیای مستکبر غرب، همان ظلم و زورگویی را به صورت جمعی و در قالب نهادها، قوانین و سازمان‌های بین‌المللی و در صورت دنیای متمدن علیه ملت‌های ضعیف نهادینه ساخته است. در عین حال علامه به تفاوت مهم دیگری از استبداد مدرن با استبداد کهن اشاره می‌کند. استبداد کهن، عریان و آشکار بود؛ به همین دلیل خیلی زود حس انتقام‌جویی را در ملت‌های ضعیف برمی‌انگیخت؛ در حالی که استبداد مدرن با چهره دموکراسی، در لفافه انسان‌دوستی و عدالت‌خواهی و با بهره‌گیری از اصول و مهارت‌های ارتباطات و تبلیغ در حالت ناهوشیاری به ملت‌ها تزریق می‌کند. پیامد جریان دموکراسی در جهان، تقسیم آن به دنیای پیشرفته و دنیای عقب‌مانده است. جهان غرب، همان دنیای مترقی و پیشرفته‌ای است که پیشرو تمدن انسانی و مالک‌الرقاب بقیه ملل جهان‌اند و جهان عقب‌مانده، جهان دموکراسی‌خواه است که باید «سنگین‌ترین مراسم استبداد را در قیافه دموکراسی و در قالب قوانین دنیا پسند و آزادی‌بخش» بپذیرند (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، صص ۱۷۰-۱۷۱). این از بهترین تعبیری است که علامه در بازخوانی غرب به کار می‌گیرد. عریان‌نبودن استبداد کهن و بازآفرینی خود در چهره دموکراسی با پیرایه‌هایی از جذابیت در اقتناع عمومی، پدیده شومی است که صدای آن تنها بعد از شکستن استخوان فرهنگ و تمدن ملت‌های دیگر شنیده خواهد شد.

۲-۴. چهره درونی غرب (بنیادهای اساسی مدنیت مادی غرب)

۱-۲-۴. مدنیت مادی غرب

بدون تردید عناصر اصلی تمدن معاصر غرب را باید در بنیادهای نظری و اهداف و غایات آن دید. مرحوم علامه طباطبایی روی عنصر «مدنیت مادی» تمدن غرب تمرکز می‌کند و بارها آن را تکرار کرده است. از نظر علامه پایه و اساس دنیای مدرن، ماده و زندگی مادی و پیشرفت مادی و علم و صنعت و کمالات مادی است (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف، ص ۳۹). این عنصر بنیادین دو پیامد مهم معرفتی و گرایشی را رقم زده است: پیامد معرفتی آن تقلیل دانش و علم معتبر به رویکرد حسی و تجربی و محدود شدن در آن است و پیامد گرایشی آن، محصور شدن لذت‌ها و گرایش‌ها در امور مادی است.

ایشان با الهام گرفتن از ویژگی‌هایی که قرآن برای قوم بنی‌اسرائیل بیان می‌فرماید، از جمله دو ویژگی حس‌گرایی و ماده‌گرایی که سبب شد آنها از جهت ادراکات تنها در سطح ادراک حسی توقف کنند و در حوزه گرایش‌ها فقط به امور مادی و لذت‌های آن مشغول شوند، می‌گوید: امروز تمدن غرب هم به این دو بلا گرفتار شده است؛ یعنی مدنیت غرب بر دو پایه اساسی شکل گرفت: یکی حس‌گرایی در حوزه معرفت‌شناسی و دوم لذت‌گرایی پست مادی در حوزه اخلاق و کنشگری. پیامدهای خطرناک این دو ویژگی برای انسانیت، از یک سو به تعطیلی کشاندن احکام غریزه انسانی، و در نتیجه رخت‌بستن معارف عالی‌ه انسانی و اخلاق فاضله بشری از جامعه، و از دیگر سوی به نابودی کشاندن جامعه و ایجاد بدترین فسادها است و دور نیست که چنین نتایج دهشتناکی محقق شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۱). نکته قابل توجه در سخن علامه این است که بت مادی‌گرایی یا به تعبیر علامه، «الوثنية المادية» در تمدن معاصر غرب با وثنیت و بت‌پرستی قدیم تفاوتی ندارد، مگر در بساطت و پیچیدگی. بت‌پرستی دوران گذشته ساده و بسیط بود؛ ولی بت‌پرستی مدرن از سادگی و ساحت فردی درآمده و شکل اجتماعی و پیچیده‌ای به خود گرفته است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۲).

علامه به پرسش مهمی پاسخ می‌دهد اینکه چرا وثنیت مادی این‌چنین در غرب گسترش یافته است. ایشان در تحلیلی درباره علت مدنیت مادی غرب و اینکه چرا غرب

با وجود مسیحیت و دین الهی، این چنین به گرداب مادیت فرو رفت، به طوری که نیچه «مرگ خدا» را مطرح کرد، ریشه اصلی آن را در مسئله حلولی می‌داند که اربابان کلیسا مطرح کرده‌اند. وقتی کلیسا قدرت را در دست گرفت و تعالیم خود را بر بنیاد «حلول» بنا نهاد، در واقع «الوهیت» را در وجود مادی و محدود حضرت مسیح محصور ساخت و «الوهیت» هویت انسان مادی را به خود گرفت. حلول الوهیت در انسان مادی، انکار ماورای عالم مادی را به دنبال داشت و قهرآ همه مسائل اعتقادی و عملی دین ویران شد و معنویت هم تنها توجیه مادی یافت؛ البته از نظر علامه گروندگان به مسیحیت از پیش مبتلا به وثنیت و عقیده تثلیث و حلول بودند و همین اعتقاد را در مسیحیت تثبیت کردند و با تأییدی که تورات در مورد تجسم داشت، تخم مادیت در نهاد عالم مسیحیت کاشته شد و از همان نخست دورنمای یک مادیت تاریخی را نشان داد. آن‌گاه کلیسا حلول الوهیت را از مسیح، به خودش تعمیم و تطبیق داد و خود مصدر علی‌الاطلاق شد. علاوه بر این، با امثال «عشای ربانی» خون و گوشت مسیح (واقعیت الوهیت) را به همه کس حلول می‌داد. سپس عملکرد و مصائب بعدی کلیسا از قبیل تفتیش عقاید، حاکمیت استبداد، کشتن میلیون‌ها انسان، تقدس‌بخشیدن به سلاطین مستبد، قبول توبه افراد، سرانجام کلیسا را از قدرت خلع کرد و نگاه منفی غربیان از دین را تثبیت نمود. خاطره‌ای نداشتند جز «یک رژیم مادی مبهم و مدافع عده‌ای قوی پنجه و به ضرر عده‌ای محروم»، «یک سلسله عقاید غیرمفهوم که با هیچ منطقی قابل توجیه نیست»، «یک رشته افکار تقلیدی که هیچ کس حق بحث و کنجکاوی در آنها را ندارد»، «یک سنت طبیعی که در مقطعی از تاریخ انسانیت حلول نموده پس از گذراندن روزگار خود، جای خود را به یک سنت طبیعی کامل‌تر و بهتر از خود داده است». نتیجه امر این شد که غربیان از معنویت دور شوند و در گرداب مادیت فرو روند؛ البته در کنار آن، اشتغال دانشمندان غرب به علوم مادی، پیشرفت صنعتی و کشورگشایی با تبلیغات ضددینی، در این فرایند تأثیر بسزایی داشت؛ بنابراین از نظر علامه مسئول اصلی همه انحطاط‌های اخلاقی و متروک‌شدن معنویات انسانی و علت استقرار مادیت در جامعه، کلیسا و تعلیمات او است (طباطبائی، ۱۳۸۷، صص ۵۷-۶۱).

۲-۲-۴. خرافه‌گرایی غرب

مدنیت مادی غرب، با مخدوش کردن ظرفیت‌های عظیم بشری و تقلیل آنها در دو بعد معرفت‌شناسی حسی و لذت‌گرایی مادی، برای نجات خود از چاله‌ها و بن‌بست‌های تاریخی به چاه‌های عمیق و تاریکی از وضعیت موجود فرو رفته است. علی‌رغم شعار عقلانیت و عینیت‌گرایی علمی و دستیابی به قدرت تکنولوژی حیرت‌آور، غرب به خرافه‌های متصلبی گرفتار شده است که نشان از تابوهای مقدس جدیدی دارد. تمدنی که به دنبال بسط رویکرد علمی و عقلانیت مدرن در همه حوزه‌های بشری و نفوذ خرد خاکی و این جهانی و تفوق آن بر حوزه «امور مقدس» بود، به ضد خود تبدیل شد و تابوهای مقدس و غیر قابل تغییری را خلق کرده است. خرافه‌گرایی مدرن پدیده شایعی است که در حوزه‌های مختلفی جای خرافات گذشته را پر کرده است. علی‌رغم ادعای غریبان در خرافه‌زدایی و تمرکز بر عقلانیت، علامه طباطبایی برخی از خرافات دنیای مدرن را بازگو می‌کند که چطور غرب معاصر بیش از شرق مورد پندار آنها به خرافات مبتلا شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۲۲). خرافه‌گرایی دنیای متجدد غرب را می‌توان در موارد ذیل نشان داد:

۱-۲-۴. خرافه علم‌گرایی تجربی

انواع رویکردهای تجربی در غرب از پوزیتیویسم عینی‌گرا تا تفهیمی و تفسیری و حتی رویکردهای انتقادی در این نکته مشترک‌اند که بر دانش و خرد تجربی و نفی معرفت‌هایی غیرحسی اصرار می‌ورزند. علم و دانش تجربی بشر که باید به کمک خرافه‌زدایی بیاید، وقتی قلمرو خود را زیر پا نهد و به فراتر از مقدرات خود به داوری بنشیند، شکل مدرنی از خرافه‌گرایی را بسط می‌دهد. علامه طباطبایی چنین رویکردی را از روشن‌ترین مصادیق خرافه‌گرایی می‌نامد؛ زیرا علوم طبیعی و رویکرد حسی تنها می‌تواند آثار و ویژگی‌های طبیعی موضوعات را بررسی کند؛ اما به فراتر از آن، از جهت اثبات و نفی، هیچ دسترسی ندارد؛ بنابراین نفی حقایقی که با حس و تجربه قابل اثبات نیست، از آشکارترین خرافاتی است که دنیای غرب به آن مبتلا شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۲۲).

خرافه علم‌گرایی چنان تصلب و جمودی دارد که گاه به مراتب بدتر از جهل به نفی و تحریف حقایق می‌پردازد که اثبات و نفی‌اش خارج از قلمرو آن است و جمود غلط علم‌گرایی راه تحقیق و معرفت را گاه بدتر از جهل مسدود می‌سازد. علوم و دانش‌های مدرن یکی از وجوه تمدنی غرب است. بازشناسی جایگاه علوم طبیعی و اجتماعی و نسبت آنها با حقایق فراطبیعی که از مهم‌ترین وجوه میراث کهن بشری به صورت عام و میراث انبیای الهی به صورت خاص است، موضوعی است که مرحوم علامه طباطبایی به آن پرداخته است. آیا علوم طبیعی و نیز علوم اجتماعی متعارف و معمول دنیا می‌تواند در مورد حقایق فراطبیعی داوری کند؟ علامه می‌فرماید امروزه در غرب چنین رویکردی وجود دارد که هر پدیده‌ای از پدیده‌های طبیعی و نیز هر ارتباطی که این پدیده‌ها با امور معنوی و غیرمادی برقرار می‌کند، باید تبیین مادی شود و این اصل نه تنها در علوم طبیعی، بلکه در علوم اجتماعی هم حاکم است. علامه در نقد این رویکرد می‌گوید: باید جایگاه و شأن علوم طبیعی و اجتماعی موجود را دانست. شأن علوم طبیعی بررسی خواص ماده و ترکیبات آن و ارتباط آثار آن با موضوعات طبیعی است. همچنین شأن علوم اجتماعی بحث از روابط اجتماعی موجود بین پدیده‌های اجتماعی است نه بیشتر؛ اما بررسی حقایق خارج از حوزه مادی و بیان ارتباط معنوی آنها با جهان محسوس و پدیده‌های آن، امری خارج از حوزه علوم طبیعی و اجتماعی است و اثبات و نفی آنها در ظرفیت این علوم نیست؛ زیرا علوم طبیعی تنها می‌توانند عناصر مادی و طبیعی یک پدیده و عوامل و شرایط مادی آن را مطالعه کنند؛ همچنین علوم اجتماعی (مرسوم) می‌توانند عوامل اجتماعی پیدایش یک پدیده اجتماعی را بررسی کنند؛ مثلاً در بحث کعبه، علوم اجتماعی تنها می‌توانند پدیده‌های اجتماعی‌ای را که منجر به ساختن کعبه به دست حضرت ابراهیم علیه السلام شد، بررسی کنند از قبیل تاریخ زندگی آن حضرت، زندگی هاجر و اسماعیل، تاریخ سرزمین تهامه و سکنی گزیدن قوم جرهم؛ اما بحث درباره اینکه سنگ حجر از بهشت است، اثباتاً و نفیاً در حوزه رسالت علوم اجتماعی نیست. مثال دیگر تحلیل اعمال و کنش‌های انسانی است. اعمال انسان هرچند از حرکات و

وضع طبیعی و ترکیب اعتباری و غیرحقیقی برخوردار است، قرآن کریم اعمال را صاعد و بالارونده به سوی خدا می‌داند: «إِلَيْهِ يَضَعُ أَلْكَلِمَ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر، ۱۰) و «وَلِكُنْ يِنَالَهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» (حج، ۳۷). تقوا فعل انسان یا صفت حاصل از عمل او است. با تدبر در این آیات روشن می‌شود معارف دینی با علوم طبیعی و اجتماعی با رویکرد حسی ارتباطی ندارند و دست این علوم از رسیدن به آن معارف کوتاه است؛ پس نفی این معارف و حقایق الهی از سوی این علوم، همان خرافه مدرن است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، صص ۲۹۴-۲۹۵).

۴-۲-۳. خرافه مراحل چهارگانه تمدن بشری

از نظر علامه یکی از خرافه‌ها در دستگاه مادی‌اندیش غرب، خرافه مراحل چهارگانه تمدن بشری است. غرب در دستگاه مادی‌گرای خود طبقه‌بندی خاصی از مراحل تمدنی بشریت عرضه می‌کند که مخدوش بودن این سیستم نظری، چنین تقسیمی را هم معیوب می‌سازد. رویکرد مادی‌گرای غرب مراحل چهارگانه‌ای برای نوعیت انسانی و تمدن بشری به نام عهد اساطیر، عهد مذهب، عهد فلسفه و عهد علم ترسیم می‌کند و آن‌گاه دین و مذهب را جزو خرافات عهد دوم می‌شمارد و عصر کنونی را عصر علم و رد خرافه معرفی می‌کند. علامه با بیان این خرافه، در رد و ابطال آن می‌گوید: تاریخ دین و فلسفه این ادعا را تکذیب می‌کند و گویای این حقیقت است که ظهور دین ابراهیم بعد از عصر فلسفه در هند و مصر و کلدان بوده است و دین عیسی علیه السلام بعد از فلسفه یونان بود و دین پیامبر اسلام نیز بعد از فلسفه یونان و اسکندریه است. در واقع اگر بگوییم اوج فلسفه قبل از رسیدن دین به بلوغ خود بوده است، وجیه‌تر است. در میان ادیان هم دین توحیدی مقدم بر جمیع ادیان بوده است و قرآن کریم رویکرد دیگری برخلاف تقسیم‌بندی غریبان دارد. علامه با الهام از آیه شریفه «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» (بقره، ۲۱۳) معتقد است قرآن تاریخ حیات انسانی را به دو دوره تقسیم می‌کند: دوره نخست که عصر ابتدایی و وحدت امت‌ها بود و دوره دوم که عصر حس و مادیت است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، صص ۴۲۳-۴۲۴).

۴-۲-۴. خرافه نفی دین و تلقی دین به مثابه پدیده اجتماعی

از جمله سخنان غیرعلمی و خرافی رویکرد حسی در غرب، خرافه نفی دین است. همان‌طور که گذشت آنها دین را از خرافات عصر دوم در تقسیم‌بندی چهارگانه خود می‌دانند و دوره معاصر غرب را عصر علم و نفی خرافات می‌شمارند. علامه می‌گوید این سخن غیرعلمی و دیدگاهی خرافی است؛ زیرا دین مجموعه‌ای است از معارف مربوط به مبدأ و معاد و قوانین مربوط به زندگی اجتماعی از عبادات تا معاملات که همه آنها از طریق وحی اخذ شده است و صدق نبوت هم با برهان انجام می‌گیرد. پس مجموعه اخبار فردی که صدقش با برهان ثابت شده است، صادق خواهد بود و پیروی از آن پیروی از علم است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۲۴).

با خرافه‌انگاری دین و نفی واقع‌گرایی آن در غرب، دین در نگاه دانشمندان آنها به پدیده‌ای اجتماعی تقلیل می‌یابد و خاستگاه و ماهیت آن مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی با نظر به شرایط اجتماعی و تاریخی تحلیل می‌شود. در این رویکرد، دین به مثابه پدیده‌ای اجتماعی، مانند خود جامعه پیدایشی طبیعی دارد و معلول و مشروط به سلسله‌ای از عوامل طبیعی است. تحلیل‌هایی از این دست، دین را حاصل نبوغ افراد خاصی در تاریخ می‌داند که بر اثر صفای نفس و هوش سرشار و اراده شکست‌ناپذیر، مقرراتی برای اصلاح اخلاق و اعمال جامعه خود وضع کرده‌اند. همچنین مطابق این رویکرد، تغییر دین در تاریخ بر اثر حرکت و تکامل تدریجی جوامع انسانی اتفاق می‌افتد؛ زیرا جامعه همیشه در یک حال ثابت نمی‌ماند، بلکه بشریت هر روز حرکت جدیدی را در راه مدنیت برمی‌دارد. این مسیر تغییر همچنان ادامه خواهد داشت و همه مقررات و الزامات جوامع محکوم به تغییر به تناسب تحولات عالم بشریت است و قهراً هر عصری مقررات عمل و اخلاق مناسب طبیعت آن عصر را خواهد داشت (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۹). این رویکرد حتی می‌تواند نگاه خوشبینانه‌ای از این جهت به اسلام داشته باشد که اسلام سعادت جامعه انسانی و نیازهای آن را با روش‌ها و مقرراتی تأمین می‌کند که در هر عصری مظاهر و جلوه‌های متمایزی دارد و روش پیامبر در عصر خود تنها یکی از آنها است و در اعصار دیگر به روش‌های دیگر. این در حالی است که قرآن

کریم که بهترین ترجمان مقاصد اسلام است، چنین تفسیری را که مبتنی بر مبانی اجتماعی، روانی و فلسفی مادی است، به رسمیت نمی‌شناسد. قرآن کریم موضوع دین آسمانی و خاستگاه آن از عالم غیب و ارتباط آن به نظام آفرینش و این جهان متغیر را چنان تبیین می‌کند که ثبات دین و اخلاق فاضله انسانی و خوش‌بختی و بدبختی افراد و جامعه بشری را با ملاک‌های ثابتی نشان می‌دهد که هرگز شباهتی با رویکرد اجتماعی غربیان به دین ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، صص ۷۰-۷۱).

۴-۲-۵. خرافه جامعه‌گرایی (تقدم منافع جامعه بر منافع فرد)

در حوزه فرهنگ و ارزش‌ها، همیشه معیار و مبنایی مشروعیت‌بخش وجود دارد تا افراد به ارزش‌ها و الزامات فرهنگی تن دهند و به‌ویژه در زمان تعارض منافع فردی و منافع جمعی بتوانند مصالح جامعه را مراعات کنند. ادیان الهی، به‌ویژه اسلام ارزش‌ها را مبتنی بر حقایق ثابت و مطلق قرار داده‌اند و با محوریت توحید و نفی شرک، فرهنگ توحیدی را عرضه کرده‌اند. التزام افراد به اخلاق و مقرررات اجتماعی، با ملاک خداباوری و امید به پاداش و ترس از عواقب عمل خویش در دنیا و آخرت، شکل می‌گیرد؛ اما در جوامع مدرن و هر جامعه دیگری که چنین مبنایی وجود نداشته باشد، انواع خرافه‌ها در توجیه‌پذیری افراد نسبت به مراعات قوانین و هنجارهای اجتماعی شکل می‌گیرد. علامه طباطبایی یکی از خرافه‌های مدرن را خرافه «تقدم منافع جامعه بر منافع خود» در جامعه‌ای می‌داند که دین الهی را خرافه دانسته و در نتیجه به خرافاتی مدرن گرفتار شده است. در این جوامع کسانی که در حوزه تمدنی و علوم طبیعی نظریه‌پردازی می‌کنند، معتقدند مدنیت و تمدن وقتی است که کمالات ممکن و مقدور جامعه محقق شود. هرچه جامعه به‌مثابه یک کل به کمالات بیشتری برسد، مدنیت و تمدن شکوفاتر خواهد بود. از سویی دیگر تحقق اهداف کمالی جامعه در گرو تلاش افراد به پای جامعه و در راه تحقق آن اهداف است و قهراً باید از منافع فردی به نفع جامعه چشم‌پوشی کنند. آیا چنین کاری ممکن است؟ از منظر این رویکرد، محرومیت شخصی افراد به نفع مصالح جامعه و حتی فداکردن خود در راه حفظ مرز و بوم و وطن،

به هدف کمال‌خواهی جامعه صورت می‌گیرد. علامه چنین رویکرد اجتماعی را خرافه می‌داند؛ زیرا چطور ممکن است فردی که خودش را فدای جامعه کرد یا محرومیت مزایایی به نفع جامعه شد، به کمالاتی رسیده باشد؟ در اینجا فرد با فقدان و محرومیت مواجه است و از هدف خود در زندگی اجتماعی که بنا بود جامعه برای او باشد، نه او برای جامعه، دور مانده است. با رویکرد مادی غرب، کمال فرد در کسب بیشترین انتفاع از منافع و لذات مادی است هرچند با ستم‌ورزی در حق دیگران باشد، همان طوری که قدرت‌های بزرگ در مواجهه با ملت‌های مستضعف این‌گونه عمل کردند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۲۳). به نظر می‌رسد غرب از دو ناحیه به خرافه‌گرایی تن می‌دهد؛ زیرا از یک سو اگر به لیبرالیسم و آزادی مفرط فردی پایبند باشد، سرانجام این رویکرد پوچ‌گرایی و خرافه است و اگر آزادی افراد را به نفع جامعه محدود سازد باز هم به خرافه دیگری گرفتار شده است. این در حالی است که اسلام در برابر «خرافه» منطق روشنی دارد. قرآن کریم برای حفظ جامعه و افراد از فرورفتن به خرافات، در دو حوزه نظری و عملی معیار مطابق فطرت انسانی قرار داده است؛ زیرا در حوزه نظر، معیار پیروی از «ما انزل الله» و پرهیز از «قول بغیرالحق» را مطرح کرده است و در حوزه عمل هم معیار «ابتغاء ما عندالله» را بیان فرموده است. یعنی فرد میل و گرایش‌های خود را با رضای حضرت حق مقایسه و ارزیابی کند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۲۳).

۳-۲-۴. لیبرالیسم و فردگرایی غرب

یکی از عناصر اصلی غرب، فردگرایی است که بنیاد لیبرالیسم و دموکراسی به‌مثابه اکثریت افراد را تشکیل می‌دهد. در گذشته بحثی تحت عنوان «دموکراسی بازتولید استبداد» را مطرح کردیم و محصول این پدیده را برای جهان غیر غرب نشان دادیم؛ اما دموکراسی برای خود غربیان و در درونش چه دستاوردی داشت؟ آیا همان استبداد را در درونش به شکل نوین نهادینه کرد یا رهاوردهای دیگری هم داشت؟ لیبرالیسم و فردگرایی در غرب را می‌توان در موارد متعددی مورد توجه و نقد قرار داد که از جمله آنها اکثریت‌گرایی، فقدان پایگاه اخلاقی، فقدان مسئولیت افراد نسبت به یکدیگر است.

۴-۲-۱. «اکثریت‌گرایی» به جای «حق‌گرایی» و پیامد هویتی آن

یکی از جلوه‌های لیبرالیسم، ناظر به شعار «اکثریت» به‌مثابه شعار بنیادین و نمادین برای دموکراسی است. علامه طباطبایی در مقایسه‌ای بین مدنیت اسلام و مدنیت معاصر غرب در منطق و شعار اصلی‌شان، با توجه به دوگانه «حق‌گرایی» در مدنیت اسلامی و «اکثریت‌گرایی» در مدنیت غرب، به بازخوانی این تمدن می‌پردازد و می‌گوید یگانه شعار جامعه اسلامی، «حق‌گرایی در نظر و عمل» است، در حالی که شعار مدنیت معاصر غرب، «اکثریت‌گرایی در رأی و میل» است و این دو نوع شعار، دو هدف متمایز و فرایندهای مختلف را رغم می‌زند؛ زیرا «حق‌گرایی» در جامعه اسلامی، غایتی به نام «سعادت حقیقی عقلی» را مطرح می‌کند و فرهنگ و باورهای آرمانی متعالی‌ای را به دنبال دارد و در واقع به تعبیر علامه «راحتی کبرای» انسانی است. این هدف که خود را به شعار نمادین جامعه اسلامی تبدیل کرده است، در فرایند خودسازی و جامعه‌سازی نقش بی‌بدیل ایفا می‌کند؛ زیرا به دنبال آن، تعدیل قوای نفسانی به هدف رسیدن به «معرفه‌الله» و «عبودیت» معنادار می‌شود و به‌مثابه فرایندی برای تحقق سعادت مذکور خواهد بود. همچنین در ذیل این غایت، تشریح قوانین اسلامی اصیل و معنادار می‌شود که مبتنی بر مراعات جانب عقل و دفع هر چیزی است که سبب فساد عقل سلیم باشد. با این نگاه مجموعه اعمال دینی، اخلاق و معارف بنیادین آن یک مجموعه یکپارچه و منسجمی برای تحقق این سعادت برین است. از سویی دیگر اسلام ضمانت اجرای آن را به عهده کل جامعه به نحو عام و حکومت و ولایت اسلامی به نحو خاص قرار داده است. این مدل مطلوب اسلام بر حسب ذات و ماهیت اصلی اسلام است هر چند مع‌الأسف طبیعت کسانی که در لذت‌ها و مشتتهای نفسانی فرو رفته‌اند، تنها در صورت تلاش و مجاهدت شایسته در ترویج دعوت اسلامی و بسط تربیت دینی، می‌توان امید به تحول آنها داشت تا با عزم و همت خلل‌ناپذیر مسیر تربیت اسلامی را به‌صورت پیوسته دنبال کنند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۱).

اما در مورد تمدن غرب، هدف نهایی مدنیت معاصر «بهره‌مندی از مادیات» است.

این غایت، پیامد مهمی را دارد و آن ایجاد «حیات احساسی» در ذیل «میل طبع» افراد جامعه است. عقل و حق در اینجا کاره‌ای نیست، بلکه عقل هم تنها در فرضی که موافق چنین غایتی است، قابل توجه و پیروی است؛ در نتیجه قوانین جامعه‌ای با چنین بنیادی مادی گرا، باید متناسب با آن و سبب حفظ و بقای آن باشد؛ پس «میل طبع» اکثریت و خواسته‌های آنها معیار تشریح قوانین و اجرای آن خواهد بود. در چنین جامعه‌ای اخلاق و معارف اصیل الهی، هیچ ضمانت اجرایی ندارد و افراد در پیروی و عدم پیروی آن مساوی‌اند و تنها ملاک قابل پیروی، عدم مخالفت با قانون است. لازمه چنین غایتی، نهادینه شدن امیال شهوانی و غضب در جامعه و بازی گرفتن فضائل اخلاقی و معارف متعالی دین به بهانه آزادی قانونی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۱). لیبرالیسم با شعار «انتخاب اکثریت» برهنه از «حق»، تنها آزادی‌های فردی در امیال نفسانی را بسط داده و پیامد خطیر آن تحول شیوه تفکر از «مجرای عقلی» به «مجرای احساسی و عاطفی» بوده است و بدین تربیت معیارهای مطلوبیت و عدم مطلوبیت کنش انسانی هم تغییر پیدا کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۲).

۲-۳-۲-۴. فقدان پایگاه اخلاقی و تزلزل روابط اجتماعی

اخلاق پدیده‌ای درونی و از عمق شخصیت انسانی نشئت می‌گیرد. هر پدیده انسانی درونی آثار و پیامدهای بیرونی و اجتماعی خود را به نمایش می‌گذارد. اگر اخلاق (اخلاق انسانی) و ارزش‌های بنیادین آن به مثابه پدیده‌ای درونی (ملکات اخلاقی و انسانی)، اصالت خود را در جامعه از دست دهد، صورت‌ها و ظواهر اهمیت می‌یابد. علامه طباطبایی از این منظر به نقد غرب می‌پردازد و می‌گوید: در دنیای متمدن، به دلیل فقدان پایگاه اصیل و بنیادین اخلاق و ارزش‌های اخلاقی در عمق روح افراد، توجه به صورت و شکل جامعه اهمیت می‌یابد و اعتقاد و ایمان به قوانین رخت می‌بندد و قهرا قوانین ضمانت اجرایی ذاتی و عقیدتی نخواهند داشت، بلکه افراد تنها از جنبه آداب و رسوم و قرارداد اجتماعی و گاه از باب «تشریفات» به قوانین احترام می‌گذارند. این

مسئله تأثیر خود را در روابط اجتماعی هم برجای می‌گذارد و آن را به شدت سست و متزلزل می‌سازد؛ بنابراین ارزش‌هایی مانند صفا، وفا، محبت، فداکاری و گذشت، در جامعه متمدن امروز از رونق می‌افتد، بلکه براساس «اصالت فرد» هر فردی خود را برتر و اصیل نسبت به جامعه می‌داند و موارد استثنایی برخلاف آن بسیار اندک است. مدنیت غرب تنها به دنبال نظم اجتماعی و پاسداشت قانون در جامعه است (نه نظم اخلاقی)؛ پس به هیچ وجه به دنبال تربیت انسان‌هایی باوفا، باصفا، مهربان، شجاع، از خود گذشته، بلندهمت، متخلق به اخلاق والا و متصف به فضایل اخلاقی نیست؛ همان‌طور که به وجود رذایل اخلاقی در افراد و جامعه هیچ اهمیتی نشان نمی‌دهد. سرانجام علامه به این نکته مهم و فلسفی تأکید می‌ورزد که چنین مدنیتی با حقیقت عالم و سازمان روحی انسانی ملایمت و مطابقتی ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۷، الف، صص ۴۰-۴۳).

۴-۲-۳-۳. فقدان مسئولیت افراد در برابر یکدیگر

پدیده مسئولیت انسانی از مهم‌ترین عناصر پیدایش و بقای حیات اجتماعی و جامعه است. بدون وجود مسئولیت و مسئولیت‌پذیری در جامعه، پیوندهای اجتماعی گسیخته می‌شود و در این صورت برقراری نظم اجتماعی تنها با فشار و ابزار بیرونی و با هزینه‌های سنگین انسانی تا حدودی مقدور خواهد بود. علامه طباطبایی غرب را از منظر وجود مسئولیت اجتماعی هم بررسی کرده است. از نظر ایشان مسئولیت وقتی از بنیان و ایمان افراد برمی‌خیزد که از افق اعتقاد و ایمان به خدا طلوع کند و از زمینه فردیت لیبرالی رها شده باشد. در اسلام مهم‌ترین اصلی که مسئولیت اجتماعی را نشان می‌دهد، اصل امر به معروف و نهی از منکر است. جامعه مدرن هیچ تناسبی با فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» ندارد و اثری از این اصل در قاموس آنها نیست؛ بنابراین افراد مسئول کارهای یکدیگر نیستند؛ اما اسلام با دمیدن توحید و روح خداپرستی در انسان‌ها، افراد را در تمامی حوزه‌های فردی و اجتماعی و در مواجهه با یکدیگر منظم و مسئول قرار داده است (طباطبایی، ۱۳۸۷، الف، صص ۴۲-۴۳).

نتیجه‌گیری

تفکر اجتماعی رویکردی است که غرب را با همه ویژگی‌ها و آثار درونی و بیرونی‌اش مطالعه می‌کند. غفلت از این رویکرد، آفات فراوانی در غرب‌شناسی خواهد داشت که «شیفتگی به غرب» یکی از پیامدهای معمول آن است. دموکراسی بازتولید استبداد در چهره بیرونی غرب از حالت فردی به حالت اجتماعی در مواجهه با ملت‌ها است و وثیت مادی‌گرا، خرافه‌گرایی مدرن و ارزش‌های لیبرالی از عناصر مهم چهره درونی غرب است که سرانجام این تمدن را به انحطاط و فساد خواهد کشاند. پیامد معرفتی وثیت مدرن، محدودساختن علم به رویکرد حسی و تجربی و پیامد گرایشی آن، محصور کردن لذت‌ها و گرایش‌ها در امور پست مادی است. این مادیت تاریخی که ریشه در کلیسا و مسئله حلول دارد، با شعار خرافه‌زدایی به بسط خرافه در تمدن غربی انجامیده است. سرانجام عنصر لیبرالیسم و فردگرایی، تفکر غربی را از «مجرای عقلی» به «مجرای احساسی و عاطفی» کشانده و صورت‌گرایی و تزلزل پایگاه اخلاقی و ارزشی‌های انسانی را سبب شده است.

فهرست منابع

۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۸۷ الف). روابط اجتماعی در اسلام (چاپ اول). قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۸۷ ب). رسالت تشیع در دنیای امروز (چاپ دوم). قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۸۸). بررسی‌های اسلامی (چاپ دوم). قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۹۰ ق). المیزان فی تفسیر القرآن الطباطبایی (چاپ دوم). بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

References

1. Tabatabaei, S. M. H. (1387 AP). *Social relations in Islam* (1sted.). Qom: BustanKitab Institute. [In Persian]
2. Tabatabaei, S. M. H. (1387 AP). *The mission of Shiism in today's world* (2nded.). Qom: BustanKitab Institute. [In Persian]
3. Tabatabaei, S. M. H. (1388 AP). *Islamic studies* (2nded.). Qom: BustanKitab Institute. [In Persian]
4. Tabatabaei, S. M. H. (1390 AH). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an al-Tabatabaei* (2nd ed.). Beirut: Mu'asisah al-A'alami le al-Matbu'at. [In Arabic]